

بررسی آیین مسیحیت بر اساس معیارهای عقلی

حمیدالله رفیعی زابلی*

چکیده

تردیدی در این نیست که دین مسیحیت بر اساس علت فاعلی از ادیان توحیدی به حساب می‌آید؛ به این معنا که اصل این دین از طرف خداوند برای هدایت بشر فرستاده شده و از حقانیت برخوردار بوده است؛ منتها این دین در ادامه حیات خود این ویژگی را از دست داده و به یک دین بشری تبدیل شده است.

نوشتار حاضر با روش کتابخانه‌ای و به صورت تحلیلی - انتقادی، آموزه‌های مسیحیت را بر مبنای معیارهای عقل، ارزیابی نموده است. تعارض عقاید اساسی مسیحیت با حکم عقل و نیز وجود گزاره‌ها و آموزه‌های متناقض در کتاب مقدس مسیحیت، دلیل بر عدم حقانیت آن است. عدم جامعیت و ناتوان بودن در پاسخگویی نیازهای معنوی و تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر از علل دیگر ناکارآمدی دین مسیحیت شمرده شده است.

واژگان کلیدی: حقانیت، مسیحیت، عقل، تناقض، سعادت دنیوی، سعادت اخروی.

مقدمه

انسان موجودی است که زندگی او با گرایش‌های ایمانی و اعتقادی درآمیخته است. امروز با وجود پیشرفت جامعه بشری در عرصه‌های مختلف علمی و حاکمیت فناوری، ادیان و آیین‌های بی‌شماری وجود دارد که افزون بر مرزهای سیاسی، قومی و نژادی مرزهای عریض و محکم اعتقادی را در میان افراد بشر، ایجاد نموده و آنان را از همدیگر دور نموده است. از جانب دیگر این اختلاف بر محور حق و باطل دور می‌زند؛ پس با توجه به اینکه دین می‌تواند حق یا باطل باشد، باید معیارهایی وجود داشته باشد، تا انسان با کمک نیروی عقل بر طبق این معیارها بتواند دین حق را از دین باطل تشخیص دهد. در این عرصه توجه به این مطلب لازم است که نقد آموزه‌های یک دین و یا یک مذهب دلیل بر این نمی‌شود که پیروان آنها انسان‌های غیرقابل احترام هستند؛ بی‌احترامی و سرزنش پیروان ادیان غیراسلامی برخلاف مقتضای انسانیت و مقتضای آموزه‌های دینی است. پیروان ادیان پیش‌ازاینکه مسلمان، مسیحی، یهودی و زرتشتی باشند، انسان هستند و این ملاک از نظر عقل و آموزه‌های دینی به هیچ انسانی این اجازه را نمی‌دهد که آنان را مورد توهین و استهزا قرار دهد.

اما نقد و بررسی یک دین با معیار عقل در ضمن اینکه اشعاری بر پشتیبانی از دین خاصی ندارد، توهین و اهانت به پیروان آن دین و همچنین خود آن دین محسوب نمی‌شود؛ زیرا این عقل انسان است که قضاوت نموده و انسان را مضطر به پذیرش یا عدم پذیرش آموزه‌ای می‌کند. در نقد و بررسی با موازین عقل از سلاح یک دین علیه دین دیگر استفاده نمی‌شود؛ بلکه سلاح عقل چیزی است که در دست همگان است و طبیعی است که این روش حساسیت‌برانگیز نخواهد بود.

البته کسی که در مورد ادیان و مذاهب برای آشکار شدن حقایق بر طبق ملاک‌های پذیرفته شده و عقلانی تحقیق و بررسی انجام می‌دهد، با هیچ معیاری نمی‌توان او را مورد ملامت و نکوهش قرار داد چه اینکه این کار او اگر بر موازین عقلی و رعایت امانت‌داری و انصاف و حق‌جویانه باشد، جای تقدیر و تشکر دارد.

با توجه به مطالبی که ذکر شد، طرح و بیان معیارهای حقانیت دین از منظر عقل در

جامعه بشری ضرورت داشته و بر مقتضای عقل و دین، بشر- در راستای هدایت‌گری و نجات‌بخشی نیازمند آن است؛ زیرا اگر معیارهای عقلی حقانیت دین آن‌گونه که در عالم ثبوت وجود دارد، در عالم اثبات درست و صحیح بازگو گردد، خدمتی شایسته و ارزشمند در راستای هدایت بشر انجام شده است؛ ازاین‌رو در این مقاله دین مسیحیت که ریشه الهی و آسمانی داشته و در دنیا دارای بیشترین پیرو است، در قالب معیارهای عقلی مورد ارزیابی قرار گرفته است.

معیارهای عقلی حقانیت دین

در علم فلسفه در یکی از اقسام علت، علت را به علت داخلی و علت خارجی تقسیم کرده‌اند. علت داخلی به علتی گفته می‌شود که در داخل معلول قرار دارد و عبارتند از ماده و صورت نسبت به مرکب از آن دو، که به آنها علت قوام نیز گفته می‌شود. علت خارجی در بیرون معلول وجود دارد که عبارتند از علت فاعلی و آن علتی است که معلول از آن صادر می‌شود و علت غایی که معلول به خاطر آن صادر می‌گردد و به این دو علت، علت وجود نیز گفته می‌شود (طباطبایی، ص ۱۵۷، ۱۴۰۴ق).

علت فاعلی چیزی است که معلول از آن پدید می‌آید مانند کسی که صورت را در ماده ایجاد می‌کند و علت غایی انگیزه فاعل برای انجام دادن کار است؛ مانند هدفی که انسان برای افعال اختیاری خودش در نظر می‌گیرد و برای رسیدن به آن کارهایش را انجام می‌دهد. بدیهی است که علت مادی و علت صوری مخصوص معلول‌های مادی مرکب از ماده و صورت است و اساساً اطلاق علت بر آنها خالی از مسامحه نیست (مصباح‌یزدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۰).

تبیین و تحریر بهتر هر موضوع به بیان علل چهارگانه آن بستگی دارد؛ ازاین‌رو علل چهارگانه دین در تحلیل معیار حقانیت و بطلان آن نقش محوری دارد؛ البته این تحلیل به نحو تقریب است و نه تحقیق؛ زیرا علت‌های حقیقی راجع به معلول‌های واقعی است و دین چون وحدت حقیقی ندارد معلول حقیقی نیست (جوادی‌آملی، ۱۳۹۲، ص ۲۵) بنابراین علت‌های چهارگانه در بیان حقانیت دین این‌گونه قابل تطبیق است که سازنده و جاعل دین به‌عنوان علت فاعلی دین تلقی می‌شود. علت غایی دین را هدفی که برای آن جعل شده است تشکیل می‌دهد. آموزه‌های دین در مجموعه‌های شریعت، اعتقادات و اخلاقیات، علت

مادی دین است و چگونگی این آموزه‌ها از حیث درستی و نادرستی به‌عنوان علت صوری دین قابل‌طرح است.

بنابراین دین مسیحیت در این مقاله با چهار معیار عقلی در قالب علت‌های چهارگانه ارزیابی می‌گردد:

۱. ارزیابی حقانیت دین مسیحیت به لحاظ مبدأ دین یا علت فاعلی

یکی از معیارهای تشخیص حقانیت دین از دیدگاه عقل به لحاظ فاعل و مبدأ دین است؛ یعنی دینی از این جهت حق است که فاعل و مبدأ آن خداوند باشد؛ زیرا حق، تنها از حق صادر می‌شود و حق بالذات هم تنها خداوند متعال است. دینی که از طرف خدا نباشد هیچ التزام عقلی در پیروی آن وجود ندارد؛ بنابراین به غیر از دین وحیانی و الهی هیچ دینی دیگری از دیدگاه عقل قابل پیروی نیست.

دین مسیحیت در اصل خود وحیانی و الهی بوده است؛ به این معنا که فاعل اصل آن، خدای متعال است؛ بنابراین در حقانیت اصل آن هیچ تردیدی از جهت مبدأ و علت فاعلی وجود ندارد. افزون بر اینکه در کتاب‌های تاریخ ادیان و سایر کتاب‌های مربوط، بر وحیانی بودن دین مسیحیت تأکید شده، در دین اسلام و به‌ویژه قرآن کریم با کمال اتقان و یقین وحیانی بودن اصل دین مسیحیت به اثبات رسیده است.

دلیل وحیانی بودن دین

البته قرائن و شواهد و نیز بشارت پیامبر پیشین در حد اقتناع، دلیل اثبات مدعی رسالت است؛ اما تنها برهانی که می‌تواند رسالت را به اثبات برساند معجزه است و بدون معجزه وحیانی بودن دین قابل‌پذیرش نیست. به همین علت تمام انبیا برای اثبات نبوت و رسالت خود دارای معجزه بوده و خداوند آنان را مجهز با معجزه برای هدایت بشر فرستاده است (حدید: ۲۵) پس با توجه به اینکه معجزه منطقی‌ترین دلیل برای اثبات نبوت است، سنت الهی بر این بوده که انبیا که از طرف او برای هدایت مردم ارسال می‌شود با نشانه‌ای که اختصاص به او دارد همراه باشد تا در ضمن اثبات رسالت آنان، مدعیان دروغین را نیز بی‌دلیل و رسوا نماید. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «معجزه، علامت خداوند است و آن را به غیر از انبیا و رسولان و حججش اعطا نمی‌کند، برای اینکه به‌وسیله آن راستگویی راستگو از



دروغ‌گویی دروغ‌گو تشخیص داده شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱۱، ص ۷۱).

با قطع نظر از معجزات حضرت مسیح علیه السلام که در اناجیل بیان شده، بنا بر آموزه دین اسلام مبتنی بر آیات قرآن کریم، وجود حضرت مسیح علیه السلام سراسر معجزه و بیانگر قدرت بی‌انتهای پروردگار است. حضرت عیسی‌مسیح علیه السلام برای اثبات نبوتش از دیدگاه قرآن معجزات متعددی داشته است و قرآن کریم در این خصوص جمله‌ای را به‌کار برده که برای هیچ پیامبر دیگری آن را به کار نبرده است (ر.ک: بقره: ۸۷ و ۲۵۳؛ حدید: ۲۵) همچنان آیه «وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِّلْعَالَمِينَ» (انبیاء: ۹۱) نبودن پدر برای عیسی و نبودن همسر- برای مریم را آیتی برای همه عالمیان دانسته؛ پس مجموع پسر- و مادر آیت الهیه روشن و فضیلت اختصاصی دیگری است (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۲).

تولد خارق‌العاده حضرت عیسی‌مسیح علیه السلام و لب به سخن گشودن در بدو تولد (ر.ک: مریم: آیات ۲۷-۳۳) و حوادثی که قبل از تولد و هنگام تولد حضرت مسیح علیه السلام اتفاق افتاده همه‌اش معجزه بوده است و طفل نوزاد با این معجزه که از طرف خدا به‌وسیله او انجام گرفت، هم از مادرش دفاع کرد و هم نبوت و رسالتش را به مردم اعلام نمود (ابوالصلاح حلبی، [بی‌تا]، ص ۱۰۲).

انحراف مسیحیت از مسیر اصلی

با توجه به تاریخ مسیحیت و اناجیل موجود در دست مسیحیان و آموزه‌های موجود در آنها، دین مسیحیت بر اصالت خود باقی نمانده است و نمی‌توان گفت که مبدأ و فاعل مسیحیت موجود، خداوند متعال است؛ بلکه بر اساس آنچه بیان خواهد شد مؤسس مسیحیت موجود، پولس رسول است.

پولس مشهور با نام یهودی سولس (saul) (هینلز، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶) که در عبری به او شاول می‌گفتند (هاکس، ۱۳۸۳، ص ۲۲۸) در حدود سال‌های ۵ تا ۱۵ میلادی (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۴) و بنابر قولی در سال دهم میلادی (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۶۷۹) در طرسوس (Tarsus) در ناحیه سیلیس (Cilicia) یا قلیقیا و کلیکیای آسیای صغیر (ترکیه کنونی) (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۴؛ هینلز، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶؛ کونگ، ۱۳۸۶، ص ۱۶) به دنیا آمده و در همین شهر در مدرسه‌ای که مبادی و حکمت‌های فلاسفه رواقیون و کلیبیون تدریس می‌شد با آداب

سخت یهودیت تربیت گردید و به گروه فریسیان پیوست (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۴) این آموزه‌ها در او به گونه‌ای نفوذ کرد که بعدها در مسیحیت مورد اعایش نیز داخل گردید (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۳، ص ۶۸۰).

پولس دشمن سرسخت، مأمور شکنجه و آزار و تعقیب مسیحیان (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۴؛ بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۲) و در میان شکنجه‌کنندگان مشخص‌تر از دیگران بود (گریمرگ، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۹۴) او مسیحیان را معذب می‌ساخت و خانه به خانه گشته مردان و زنان را برکشیده و به زندان می‌افکند و تا سرحد مرگ آنان را آزار می‌داد (اعمال رسولان، ۸: ۴۱ و ۲۲: ۴) او در جریان همین تلاش‌ها برای آزار مسیحیان بود که خودش نیز مسیحی شده و برای نشر پیام مسیح ادعای رسالت نمود (گریمرگ، ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۹۴).

پولس بعد از اعلام مسیحیتش که در فاصله سال‌های ۳۳-۳۷ م اتفاق افتاد (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۳) بی‌درنگ در دمشق در موعظه‌هایش ابراز داشت که عیسی پسر- خداست (اعمال رسولان، ۹: ۲۰) او بعد از این تحول، بدون اینکه هیچ‌یک از حواریون عیسی علیه السلام را ملاقات کرده و یا تعالیم مسیح را از آنان آموخته باشد (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۵) مدعی می‌گردد که خدا رضا بدین داد که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت‌ها بدو بشارت دهم (ر.ک: رساله پولس رسول به غلاطیان، باب ۱: ۱۵-۱۹) او برای اینکه مسیحیت را از مسیر اصلی‌اش منحرف کند، به این باور بود که اقوام غیر یهودی لزومی ندارد به دین یهودی درآیند (به شریعت حضرت موسی علیه السلام عمل کند). این تباین اعتقاد بین پولس و حواریون و مسیحیان (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۴) و اینکه پولس مسیحیت یونانی مآب را تأسیس نمود، این اجبار را به وجود آورد که شورای رسولان اورشلیم در سال ۴۸ م علیه او قطعنامه‌ای صادر کنند (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۲۲) او به دلیل اینکه شریعت دین یهود برای غیر یهودیان خوش‌آیند نیست، کنار گذاشتن احکام و الزامات یهودی را ضروری و عقلانی دانسته و در اولین شورای کلیسا در اورشلیم در سال ۴۹ م با وجود اکراه مشایخ کلیسا با آنان به توافق رسید (کائوتسکی، ۱۳۵۸، ص ۴۴) و موفق به کسب این رأی گردید که افراد غیر کلیمی اجازه داشته باشند بدون ختنه و پذیرش شریعت تورات، به دین مسیح درآیند (هیوم، ۱۳۷۴، ص ۳۴۷؛ ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۶) و به این ترتیب جدایی مسیحیت از یهودیت به دست پولس صورت گرفت (آکادمی علوم اتحاد شوروی، [بی‌تا]، ص ۱۳۷) و مسیحیت از قید شریعت آزاد شد تا بتواند به یک دین جهانی تبدیل شود و عنوان رسول



امت‌های غیر کلیمی را به خود اختصاص دهد (هیوم، ۱۳۷۴، ص ۳۴۷؛ ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۶) در واقع پولس با این فعالیت خود، کافران را به دین مسیح دعوت نکرد؛ بلکه با حذف شریعت و اعلام الوهیت حضرت مسیح ﷺ مسیحیت را بر فرهنگ و عقاید آنان منطبق کرده و آن را جهانی کرد.

پولس با وجود اینکه، عیسی ﷺ را نمی‌شناخت و در هیچ‌یک از رساله‌هایش سرگذشت زندگی عیسی و سخنان و مثل‌های او را نیاورده (اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۴۸) معمار مسیحیت کنونی شد به‌گونه‌ای که در نزد مسیحیان لقب دومین مؤسس مسیحیت را به خود اختصاص داد (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۳؛ اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۴۷) و بنیان‌گذار مسیحیت غیر یهودی به شمار آمد! (هینلز، ۱۳۸۶، ص ۱۶۶).

مسیحیان بر این عقیده‌اند که عیسی کتابی به نام انجیل نیاورده است (میشل، ۱۳۸۷، ص ۴۹) و نیز معتقدند که عیسی تعالیم خود را تحریر نکرده؛ بلکه به شاگردان خود اعتماد نموده و به آنها امر کرد که به اطراف جهان بروند و آنچه را از او آموخته‌اند به دیگران تعلیم دهند (ناس، ۱۳۸۳، ص ۵۷۶). [۱] از این‌رو بعد از عروج عیسی ﷺ پیروان او سخنان و اعمال و وقایع زندگی آن حضرت را به‌صورت شفاهی به همدیگر نقل می‌کردند (میشل، ۱۳۸۷، ص ۴۳). در نیمه دوم قرن اول میلادی بود که فکر کتابت این سنت شفاهی در میان مسیحیان قوت گرفت و برخی به نوشتن اقوال و اعمال عیسی ﷺ که از سوی شاگردان و حواریون نقل می‌شد پرداختند (یسوعی، ۱۹۹۰، ص ۳۰).

به گفته جان بایر ناس عموم مورخان برانند که نویسندگان این آثار که هنوز اسم انجیل را به خود نگرفته بودند، جابه‌جا یادداشت‌های تاریخی را برای اینکه فراموش نشوند، بر آنها اضافه کردند و در نتیجه یک سلسله اسناد در باب این دین به‌عنوان منبع به وجود آمد. همه مورخان برانند که این مجموعه در اثر اعمال مسیحیان صدر اول رنگ‌های خاصی به خود گرفته است و بعضی اقوال شاید بر آن افزوده شده که به سهو و غلط به عیسی ﷺ نسبت داده شده است. به‌رحال این منبع تنها سرچشمه اطلاعاتی است که نویسندگان انجیل‌متی و انجیل‌لوقا از آن اقتباس کرده‌اند و از منابع دیگری نیز که به‌طور شفاهی یا کتبی به دستشان افتاده، اضافه کرده‌اند و بعدها از انجیل‌مرقس که قبلاً وجود داشته نیز استفاده کرده‌اند. انجیل‌یوحنا که متأخرتر از همه است بیشتر از منابع خصوصی دیگر کسب اطلاع کرده است (ناس، ۱۳۸۳، ص ۵۷۶) همچنین سیزده نامه منسوب به پولس که در آنها تردید،

تضاد و ابهام‌گویی‌های بسیار وجود دارد (آکادمی علوم اتحاد شوروی، [بی‌تا]، ص ۱۵۲) اولین و قدیمی‌ترین نوشته‌های عهد جدید را تشکیل می‌دهد (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۴؛ هیوم، ۱۳۷۴، ص ۳۴۷؛ بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵).

از آنچه بیان گردید این نتیجه به دست می‌آید که اناجیل مسیحیت هیچ ربطی به وحی الهی ندارند؛ زیرا اولاً هیچ‌یک از نویسندگان اناجیل، تعلیمات و آموزه‌های اناجیل را مستقیماً از حضرت عیسی ﷺ نگرفته است؛ بلکه از نوشته‌های دیگران که آنان هم حواری و از شاگردان مسیح ﷺ نبوده، نسخه‌برداری کرده‌اند و نیز در برخی موارد مطالبی را که به صورت شفاهی از غیر حواریان تلقی نموده‌اند، در اناجیلشان ضبط کرده‌اند. ثانیاً رساله‌های پولس قبل از اناجیل اجزای عهد جدید را تشکیل داده و آموزه‌های اعتقادی اناجیل چهارگانه از رساله‌های پولس و افکار او تأثیر پذیرفته است.

۲. ارزیابی مسیحیت بر اساس علت صوری یا چگونگی آموزه‌های آن

یکی از معیارهایی که در تشخیص حقانیت دین کارساز است، سنجش عقاید و آموزه‌های آن با معیار عقل است. دین حق، آموزه عقل ستیز و نیز وجود تناقض در بین آموزه‌های خود را برمی‌تابد؛ پس وجود آموزه‌های عقل ستیز و نیز وجود تعارض در بین آموزه‌های یک دین، دلیل بر بطلان آن دین خواهد بود.

دین مسیحیت به این لحاظ نیز از حقانیت فاصله گرفته است. در عهد جدید گزاره‌ها و آموزه‌هایی دیده می‌شود که یا با حکم عقل در تعارض است یا در بین گزاره‌های آنها اختلاف و تعارض وجود دارد که صدور آنها را از مبدأ حق ناممکن می‌گرداند.

تنافی آموزه‌های اساسی مسیحیت با عقل

ارکان اصلی دین مسیحیت را گزاره‌هایی تشکیل می‌دهد که با حکم عقل ناسازگارند. وجود این گزاره‌های عقل ستیز در دین مسیحیت به سهم خود حقانیت دین مسیحیت را مورد خدشه قرار می‌دهد؛ از این‌روی جمع بین پذیرش این معیار عقلی و حق بودن مسیحیت ناممکن خواهد بود. دین حق که فاعل آن خدای متعال است و به واسطه پیامبران الهی برای هدایت بشر ارسال گردیده، پیش و بیش از همه چیز باید به توحید و نبوت و مسائل مربوط به آن پرداخته و در این عرصه دارای آموزه‌های شفاف بوده و با نداشتن تعارض با حکم



عقل از سلامت کامل برخوردار باشد.

آموزه‌های دین مسیحیت در مورد توحید بسیار نارسا و غیر شفاف است. و آنچه هم که درباره خدا در اناجیل و رساله‌های عهد جدید مطرح شده، مبتلا به عدم سلامت از تعارض با عقل و تناقض‌گویی است. برای اثبات این مدعا به‌طور کلی به چند مورد اشاره می‌شود:

۱. هر دینی حتی دین غیر آسمانی، دارای یک نظام عقیدتی است؛ این نظام عقیدتی باید با آموزه‌های کتاب مقدس آن دین هماهنگ باشد؛ اما مسیحیت فاقد یک نظام الهیات هماهنگ با مجموعه کتاب مقدس این دین است. به این معنا که در دین مسیحیت شاهد دو نظام عقیدتی هستیم که هر یک با بخشی از کتاب مقدس مطابقت دارد.

الف) نظام الهیاتی‌ای که بر اساس الوهیت مسیح است. مؤسس این نظام، پولس است. رساله‌های پولس، انجیل یوحنا و رساله‌های او اساس آن را تشکیل می‌دهند (ر.ک: انجیل یوحنا، باب ۱: ۱ و ۳: ۱۰؛ رساله پولس به کولسیان ۱: ۱۵).

ب) نظام الهیاتی‌ای که بر اساس بندگی مسیح است. مؤسس آن حواریون عیسی و در رأس آنها پطرس است، این گروه پس از سال ۷۰ میلادی اهمیت خود را از دست دادند (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۳-۶۱۴؛ اگریدی، ۱۳۸۴، ص ۴۳) سه انجیل هم‌نوا، کتاب اعمال رسولان، رساله‌های یعقوب، پطرس، یهودا و مکاشفه یوحنا اساس این نظام را تشکیل می‌دهند.

۲. الهیات الوهیتی با آموزه‌های اصیل مسیح، مخالف است. قائل شدن مقام الوهیت برای عیسی، افزون بر اینکه با عقل ناسازگار است، با آموزه‌های تمام ادیان توحیدی مخالف است؛ زیرا تمام ادیان الهی بر بندگی و رسالت پیامبران از ناحیه خداوند تأکید دارد.

۳. در اناجیل و رساله‌های عهد جدید اوصافی متناقض و متضاد برای حضرت مسیح ﷺ ذکر شده است. بنا بر آموزه‌های مسیحیت، حضرت مسیح ﷺ هم خداست، هم پسر-خداست، هم بنده خداست، هم پیامبر است، هم انسان است و هم تجسم وحی خداست. برای یک انسان عاقل ممکن نیست که همه این اوصاف را برای یک فرد بپذیرد.

اساس و بنیان دین مسیحیان را الوهیت و خدایی حضرت مسیح ﷺ تشکیل می‌دهد. این گزاره یک گزاره عقل ستیز است و هیچ دلیل و برهانی آن را بر نمی‌تابد. با وجود اینکه در اناجیل و سایر رساله‌های عهد جدید دلایل متعددی بر نفی این آموزه و عقیده، وجود دارد.

این گزاره که توسط پولس وارد دین مسیحیت شده، از اصول اعتقادی دین مسیحیت به شمار می‌آید (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۲۴-۲۵؛ پیترز، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۵۴-۲۵۵).

از دیدگاه نیچه خدایی که پولس آفریده مساوی با نفی وجود خداست (نیچه، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳). این اعتقاد پولس از عرفان و مذاهب اسرارآمیز یونانی‌ها که می‌پنداشتند جسد و جسم فاسد را به وسیله عبادت روحانی می‌توان جنبه الوهی و ازلیت داد، متأثر است (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۷). افزون بر اینکه قرآن کریم خبر می‌دهد که حضرت مسیح علیه السلام نه خود را خدا و نه پسر خدا خوانده است (مائده: ۱۱۶)، لازمه الوهیت حضرت مسیح علیه السلام بر طبق فرمایش پیامبر اسلام، انقلاب قدیم به حادث یا انقلاب حادث به قدیم بوده و هر دو محال است (طبرسی، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۴) و این عقیده پولس دلیل بر این است که او اصلاً فرق ربوبیت را از عبودیت و بشریت را از الوهیت ندانسته است (جاحظ، [بی‌تا]، ص ۱۴۲).

۴. تثلیث یکی دیگر از اساسی‌ترین اصول عقل‌ستیز آیین مسیحیت است. آموزه تثلیث پدیده‌ای است که مسیحیت را عملاً از مسیر ادیان ابراهیمی و توحیدی منحرف نموده و آن را در حوزه آیین‌های غیرآسمانی قرار داده است. تثلیث در اصطلاح علم ادیان به معنای سه‌گانه‌پرستی است و در دین مسیحیت به این معنا است که در الوهیت سه شخص وجود دارند؛ پدر، پسر و روح‌القدس که همه آنها در الوهیت مساوی و دارای شأنی همسان بوده و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارد (مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۶۱).

آموزه تثلیث با اعتقاد به یکتایی خداوند قابل جمع نیست. اگر مسیح علیه السلام و روح‌القدس را از حیث ذات در ردیف خداوند قرار دهیم، لزوماً باید صفات الهی از جمله ازلی و ابدی بودن را به آنها نسبت دهیم و به این ترتیب، هر سه واجب‌الوجود خواهند بود. و با توجه به اینکه اگر چیزی واجب‌الوجود باشد، در وجود و تمام شئ‌ونش از وجود دیگری مستقل و بی‌نیاز خواهد بود؛ پس لازمه تثلیث این می‌شود که خدا، عیسی و روح‌القدس هرکدام خدایان مستقلی هستند که باهم هیچ ربط و خویشاوندی ندارند. درحالی‌که تثلیث مسیحیت به این معناست که مجموع آنها یک خدای واحد را می‌سازند! و لازمه آن این است که آنها به‌تنهایی هیچ‌کدام خدا نیستند و نتیجه این تفکر به تناقض منتهی می‌شود به این معنا که هر یکی از آنها هم خداست هم خدا نیست. و گزاره‌ای که به تناقض منتهی

شود باطل است. همچنین این تناقض در خدایی که هم یکی است و هم سه تا است نیز تحقق پیدا می‌کند؛ زیرا چیزی که یکتا است سه تا نیست و اگر سه تا است یکتا نیست.

۵. گناه ذاتی و فدا یکی دیگر از عقاید عقل ستیز مسیحیت است. بنابر آموزه‌های مسیحیت، بشر از آغاز تاریخ به سبب گناه از خدا دور شده بود و با خضوع کامل و اطاعت مطلق عیسی از خدا که در زندگی، رنج‌ها و مرگ وی جلوه‌گر شده، همگی با خدا آشتی کردند. مسیحیان این موضوع را عقیده نجات یا فدا می‌نامند (میشل، ۱۳۸۷، ص ۵۶). مرگ حضرت مسیح علیه السلام از نظر پولس مرگ همگانی و کفاره گناهان همه مردم بود؛ گناهی که با سقوط حضرت آدم علیه السلام به موجب عدم اطاعت او از خدا آغاز شده بود و از آنجایی که او سمبل همه انبای بشر بود، کل بشریت سقوط کرده بود و با مرگ مسیح که در آن خداوند همه خشم خود را بر یک نفر به عنوان نماینده همه مردمان نازل کرد، در واقع راهی را فراهم آورد که از طریق ایمان به آن راه، بار دیگر خداوند با مردم آشتی کرد (بوش و دیگران، ۱۳۸۶، ص ۷۰۵). این عقیده پولس با کلمات گوناگون در رساله‌های او بیان شده است (رساله اول پولس به قرنتیان، ۱۵: ۲۲؛ رساله پولس به رومیان، ۵: ۱۹-۱۸).
 اگوستین گناه اولیه را، به عمل جنسی و امیال خودخواهانه و شهوت مرتبط می‌سازد. از نظر او حتی نوزاد معصوم نیست؛ بلکه در گناه متولد می‌شود و راه نجات از گناه اولیه غسل تعمید نوزاد است (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۱۰۷).

تردیدی نیست که به حکم عقل آثار تشریحی گناه که مشتمل بر سرزنش و مجازات و کیفر دنیوی و عقاب و عذاب اخروی می‌شود، از مرتکب گناه به کس دیگری تجاوز نمی‌کند؛ زیرا این‌گونه آثار گناه از امور تکوینی و طبیعی نیست که با ژنتیک از پدر به فرزند منتقل شود. فدا شدن و به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح علیه السلام برای این گناه ذاتی خودش یک آموزه دیگر عقل ستیز است؛ زیرا با فرض پذیرش اینکه گناه آدم وارد جهان شده و عصمت را از بین برده است، هیچ رابطه منطقی، علمی و شرعی بین قربانی شدن حضرت مسیح علیه السلام و بخشیده شدن گناهان بشر وجود ندارد و از این رو با هیچ معیاری قابل پذیرش نیست. به فرض اینکه حضرت مسیح علیه السلام برای نجات بشر از گناه خلق شده و یا خداوند پسرش را به شکل انسان درآورده، چرا این کار را بی‌درنگ بعد از تحقق گناه توسط آدم علیه السلام انجام نداد تا

نوع بشر از همان ابتدا از گناه پاک می‌شد و دنیا به گناه ذاتی آلوده نمی‌گردید. با توجه به اینکه این کار برای خدا ممکن بوده، تأخیر در این امر در برابر انسان‌هایی که قبل از کشته شدن مسیح علیه السلام تا زمان آدم علیه السلام می‌زیسته‌اند، ظلم صریح به حساب می‌آید که قطعاً خداوند حکیم و دانا، مبرای از این بازی‌های ظالمانه است. افزون بر اینها این مسئله به یک تناقض و پارادوکس آشکار مبتلا است. به دلیل اینکه دست‌کم در مورد قاتلان حضرت مسیح علیه السلام این قاعده نقض شده است؛ زیرا آنان مرتکب قتل شده و در اناجیل از زبان خود حضرت مسیح علیه السلام قاتلین او به‌ویژه یهودای اسخریوطی که یکی از حواریون مسیح بود، مورد لعن و نفرین قرار گرفته است (ر.ک: انجیل‌متی، ۲۶: ۲۵-۲۰).

اختلاف و تعارض در آموزه‌های مسیحیت

در میان مطالبی که انجیل‌ها بیان می‌کنند، تعارضات فراوانی وجود دارد (کارپنتر، ۱۳۷۵، ص ۶۷؛ ولف، [بی‌تا]، ص ۱۷). اناجیل متی، مرقس و لوقا به‌گونه‌ای در لحن و ساختار با یکدیگر شباهت دارند که آنها را اناجیل هم‌نوا [۲] می‌نامند (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۳۰). اناجیل هم‌نوا نیز در برخی موارد باهم اختلاف دارند (ر.ک: رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۲۳-۲۶) و تنها پنجاه‌ودو درصد مطالب آنها باهم منطبق است؛ اما انجیل یوحنا در گزارش از زندگانی و تعالیم عیسی کاملاً با اناجیل هم‌نوا متفاوت است. الوهیت و ازلیت او تنها در این انجیل مورد تأکید قرار گرفته و در بسیاری از مطالب با اناجیل هم‌نوا مخالف است (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۲۶-۲۷) به‌طورکلی تنها هشت درصد مطالبش با آنها مطابقت دارد (ولف، [بی‌تا]، ص ۲۵) سه انجیل هم‌نوا هم از لحاظ شکل و هم از لحاظ رویکرد، آشکارا با انجیل یوحنا متفاوت هستند و تأثیر انجیل چهارم بر دین‌داری و اندیشه مسیحیان پایدار است (فینلی، ۱۳۸۹، ص ۹۳).

رساله‌های سیزده‌گانه پولس باوجود اینکه همه آنها معتبر نیست؛ مانند انجیل یوحنا با اناجیل هم‌نوا هم‌ساز نیست و عیسای رساله‌های پولس مانند عیسای انجیل یوحنا موجود الهی است (رابرتسون، ۱۳۸۷، ص ۲۸).

در اینجا به‌صورت اجمال به جزئیات برخی تعارض‌های آموزه‌های مسیحیت اشاره

می‌شود:



۱. بین دو انجیل متی و لوقا در داستان بعد از تولد حضرت مسیح ﷺ تعارض آشکار وجود دارد. انجیل متی می‌گوید: «بعد از تولد مسیح، یوسف با حضرت مریم ﷺ و نوزادش از ترس اینکه هیروودوس پادشاه یهود او را بگشود به دستور خداوند به مصر رفتند و در آنجا تا زمان مرگ پادشاه یهود ماندند و پس از مرگ پادشاه به سوی سرزمین اسرائیل بازگشته و در ناصره ساکن گردیدند» (انجیل متی، ۲: ۱۳ و ۱۴) در حالی که انجیل لوقا می‌گوید: «بعد از آنکه حضرت مسیح ﷺ متولد گردید و در هشت روزگی ختنه شد او را به اورشلیم بردند و در آنجا اقامت گزیدند و پس از آنکه یوسف و مریم آداب طفل را موافق با ناموس پروردگار تمام کردند به سوی جلیل و شهر خود که ناصره بود بازگشته و در آنجا بزرگ شد» (ر.ک: انجیل لوقا، ۲: ۲۱-۴۰).

۲. در اناجیل، چهار هویت برای حضرت مسیح ﷺ بیان شده که باهم سازگار نیستند. یکی از هویت‌های او این است که او پسر یوسف نجار و از اولاد داود است. در باب اول انجیل متی در سلسله نسب‌نامه حضرت مسیح ﷺ به این مطلب تصریح شده است (ر.ک: انجیل متی، باب ۱) در انجیل لوقا مبنی برگمان مردم نسب‌نامه حضرت مسیح ﷺ را، از یوسف به‌عنوان پدر مسیح آغاز نموده و به حضرت آدم ﷺ رسانده است (انجیل لوقا، ۳: ۲۳ به بعد) و نیز بنا بر نقل انجیل متی، مردم گمان می‌کردند که مسیح پسر یوسف است آنجا که می‌گوید: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را به هم رسانیده؟ آیا این پسر-نجار نیست؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست...؟» (انجیل متی، ۱۳: ۵۶-۵۷).

هویت دیگر حضرت مسیح ﷺ در اناجیل این است که او پسر روح القدس است. این مطلب در انجیل متی این‌گونه بیان شده است: «ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مریم مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح القدس است» (انجیل متی، ۱: ۲۰).

در هویت سوم عیسی مسیح ﷺ پسر خدا است. مثلاً در انجیل یوحنا آمده است: «توما به او گفت: ای آقا ما نمی‌دانیم تو به کجا می‌روی؟ پس چگونه راه را تو انیم دانست؟ عیسی به او گفت: من راه و راستی و حیات هستم هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید. اگر مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید. فیلیپس پرسید: ای آقا پدر را به ما نشان بده، که ما را کافی است، عیسی گفت: ای فیلیپس در این

مدت با شما بوده‌ام آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید پدر را دیده است پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان بده؟ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخن‌هایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند. مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است» (انجیل یوحنا، ۱۴: ۱۱-۵) و نیز آمده است: «لیکن من از خدا خارج شدم و آمدم و از پیش خود نیامدم بلکه او مرا فرستاده» (انجیل یوحنا، ۸: ۴۲) باز می‌گوید: «من و پدرم هر دو یک موجودیم» (انجیل یوحنا، ۱۰: ۳۰).

در هویت چهارم حضرت عیسی مسیح ﷺ خداست و این اسم در عبارات متعددی بر آن حضرت اطلاق شده است. در اول انجیل یوحنا آمده که: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت...» (انجیل یوحنا، ۱: ۱ و ۲) در این گزاره «کلمه» که خداست بر حضرت مسیح ﷺ اطلاق شده است. اطلاق خداوند درباره عیسی مسیح ﷺ به‌طور مکرر در اناجیل آمده است. که چند نمونه آن را می‌آوریم: «ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاد و بدیشان گفت سلام بر شما ... و شاگردان چون خداوند را دیدند شاد گشتند (انجیل یوحنا، ۲۰: ۳۰ و ۳۱) پس شاگردان دیگر بدو گفتند: خداوند را دیده‌ایم. بدیشان گفت: تا در دودستش جای میخ‌ها را نبینم و انگشت خود را در جای میخ‌ها نگذارم و دست خود را بر پهلوی من نهیم، ایمان نخواهم آورد (انجیل یوحنا، ۲۰: ۲۵) وقتی عیسی از شمعون می‌پرسد مرا دوست داری؟ پطرس می‌گوید: بلی خداوند تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم. و نیز پطرس در جواب این سؤال عیسی گفت: خداوند تو بر همه چیز واقف هستی تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم» (انجیل یوحنا، ۲۱: ۱۷ و ۱۹).

بین الوهیت حضرت مسیح ﷺ و بندگی او و نیز نبوتش و بین توحیدی که در انجیل وجود دارد از تعارضاتی است که در اناجیل به چشم می‌خورد. عبودیت و دعای حضرت مسیح ﷺ در انجیل با الوهیت آن حضرت باز از آموزه‌های متعارض اناجیل است که این کتاب را زیر سؤال می‌برد. ذکر همه این تعارضات با آدرس آنها در این مقاله نمی‌گنجد و به همین اموری که ذکر شد بسنده می‌شود.



۳. ارزیابی حقانیت مسیحیت بر اساس علت مادی یا جامعیت آن

از منظر عقل، دینی می‌تواند ادعای حقانیت کند که در پاسخگویی به نیازها و انتظارات معقول بشر کاستی نداشته باشد. انسان در زندگی خود دارای دو نوع نیاز است. یک نوع، نیازهای مادی است که خود انسان عهده‌دار برآوردن آنهاست. نوع دوم، نیازهای معنوی است که مربوط به سرنوشت انسان و سعادت دنیا و آخرت او می‌شود. این نیاز انسان بر محور خداشناسی و رهبر شناسی دور می‌زند که دین مسیحیت در این امور بسیار ناقص است. همچنین مسیحیت کاملاً از شریعت آسمانی تهی است. و دین بدون شریعت، از نظر عقل ناقص است و از پاسخگویی به نیازهای ضروری بشر ناتوان خواهد بود؛ بلکه دین بدون شریعت نمی‌تواند دین باشد. اینکه در مسیحیت، شریعت جایگاهی ندارد چیزی نیست که برای کسی پوشیده باشد. بنابر تفسیر آلمانی «لوتر» و تفسیر نظام‌مند «بولتمان» به نظر پولس، با مرگ و رستاخیز مسیح شریعت یهود پایان یافته و به جای آن انجیل رواج می‌یابد (کونگ، ۱۳۸۶، ص ۳۳) و برای او بر طبق ادعای خودش روشن شده بود که حقیقت مسیح در باطن فرد مؤمن تجلی می‌کند و او را به سرمنزله رستگاری رهبری می‌نماید و برای او ضرورت ندارد که دائماً به دستورهای رسمی و قوانین دینی رجوع کرده، حلال و حرام را از روی آنها تشخیص دهد؛ بلکه باید بندهای پوسیده شریعت موسی را رها کند و طلبکار آزادی روح و ضمیر شود؛ از این رو صریحاً اعلام می‌کند که دیگر عمل ختان وجوبی ندارد و رعایت حلال و حرام در طعام و شراب ضرورت نخواهد داشت و افراد بشری را به نجس و طاهر نباید تقسیم کرد (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۶).

بنابراین دین مسیحیت که شریعت آن توسط پولس برداشته شده است برنامه‌ای کامل و بدون عیب برای زندگی اجتماعی، معنوی، اقتصادی، اخلاقی و عبادی مردم ندارد. هرچند خود مسیحیان مدعی هستند که در دین مسیحیت اخلاق جایگزین شریعت شده است اما اگر به کتاب مقدس مراجعه شود در حوزه اخلاق نیز فقط آموزه‌های معدودی در قالب ده فرمان اعتقادی و اخلاقی و چند آموزه دیگر به چشم می‌خورد.

۴. ارزیابی حقانیت مسیحیت بر اساس علت غایی یا تأمین سعادت دنیوی و اخروی

دینی که دارای هدف و غایت نباشد، یک پدیده عبث و بیهوده خواهد بود؛ زیرا پیروی از دین اگر هیچ ثمره‌ای مثبتی نداشته باشد، به حکم عقل نبودش از بودش برتر است.

غایت و هدف میانی دین این است که با اجرای قسط و عدالت، سعادت دنیوی مردم را تأمین کند. به این معنا که تعالیم و دستورهای برای این منظور داشته باشد تا اگر مردم بخواهند با به‌کارگیری آنها زندگی خود را سامان دهند و این سامان‌دهی به‌گونه‌ای باشد که هدف نهایی دین که عبارت از سعادت اخروی است، بر آن مترتب گردد.

سعادت دنیوی که با اجرای قسط و عدالت قابل تحقق است، نیازمند به حکومت و دولت دینی است؛ زیرا این هدف بدون حکومت قابل تحقق نیست؛ بنابراین دین حق باید حکومت‌مدار بوده و برای تشکیل آن راهکارهای مناسب و معقول داشته باشد. دینی که در این رابطه سخنی برای گفتن ندارد، از منظر عقل نمی‌تواند حق باشد.

یکی از مسائلی که در بحث عدل الهی مطرح است، مسئله مجازات اعمال در آخرت است. معاد و رسیدگی به اعمال نیک و زشت و پاداش و کیفر دادن به نیکوکاران و بدکاران، خود از مظاهر عدل الهی است. معمولاً یکی از دلایلی که برای اثبات معاد اقامه می‌شود این است که چون خدا عادل و حکیم است، اعمال بشر- را بی‌محاسبه و پاداش و کیفر نمی‌گذارد (مطهری، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۲۱۶).

از طرف دیگر سعادت یا شقاوت انسان از راه عقیده، اخلاق و اعمال فقهی و حقوقی تأمین می‌شود و امور یادشده نیز درگرو تصحیح رابطه انسان با خود و با خدای خود و با جهان بیرون از خویش است؛ بنابراین عقل، دینی را که برای تأمین سعادت دنیوی و اخروی بشر آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و عملی نداشته باشد، حق نمی‌داند.

دین مسیحیت برای سعادت دنیوی بشر- که نیازمند به عدالت اجتماعی، عدالت حقوقی، قضاوت عادلانه، ظلم‌ستیزی، نظام سالم خانواده، اخلاق خانواده، منابع سالم مالی و امنیت اقتصادی و... است، هیچ برنامه‌ای ندارد؛ همچنین اجرای این امور متوقف بر حکومت دینی است؛ ولی با توجه به اینکه دین مسیحیت عاری از شریعت است؛ پس هیچ آموزه‌ای برای تشکیل حکومت دینی در آن وجود ندارد؛ هرچند مواردی همچون دعوت



عیسی به دفاع مسلحانه «لوقا ۲۲: ۳۸-۳۶»، تحقیر پادشاه «لوقا ۱۳: ۳۱-۳۳»، خدا و قیصر- «متی ۲۲: ۱۵-۲۲»، نمایش قدرت «متی ۱۶: ۲۷-۲۸»، شمشیر به جای سلامت «متی ۱۰: ۳۶-۳۴» در اناجیل نشان از اشاره به حکومت و سیاست است؛ ولی دستورات روشنی برای تشکیل حکومت ندارد و مسیحیان نیز همان‌گونه که به برخی از آموزه‌های توحیدی در اناجیل اعتنا نمی‌کنند به این آموزه‌ها نیز اعتنایی ندارند؛ بنابراین دین مسیحیت از تأمین سعادت دنیوی بشر ناتوان است و در نتیجه از این لحاظ حقانیت خود را از دست می‌دهد. سعادت اخروی، هم غایت اصلی خلقت انسان است و هم غایت نهایی دین آسمانی است. به همین دلیل تمام پیامبران برای هدایت بشر- فرستاده شده تا او را با عمل به دستورات الهی و نشان دادن راه مستقیم به نجات و سعادت ابدی برسانند.

باوجوداینکه در انجیل یوحنا دربارهٔ قیامت گفته شده که ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند آواز او را (عیسی علیه السلام) خواهند شنید و بیرون خواهند آمد هرکه اعمال نیکو کرد برای قیامت، حیات و هرکه اعمال بد کرد به جهت قیامت، داوری. من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنان‌که شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است؛ زیرا که ارادهٔ خود را طالب نیستم؛ بلکه ارادهٔ پدری که مرا فرستاده است؛ (ر.ک: انجیل یوحنا، ۵: ۳۱-۲۷) ولی درعین حال برای به دست آوری سعادت ابدی در قیامت هیچ برنامه‌ای ندارد.

علت این بی‌برنامه بودن این است که در مسیحیت بر طبق تعالیم پولس محبت و عشق و ایمان بدون عمل، جایگزین شریعت شده است. از نظر پولس ایمان عبارت از این است که به وسیلهٔ مراسمی چند مانند تعمید، عشای ربانی و بسط شوق با هر زبانی خود را به عیسی متصل نمود (ناس، ۱۳۸۳، ص ۶۱۸) و تحقق این ایمان متوقف بر برخاستن عیسی از میان مردگان است و اگر عیسی از میان مردگان زنده نشده باشد متعلق برای ایمان وجود ندارد و حاکمیت از آن گناه خواهد بود (رسالهٔ اول پولس به قرنتیان، ۱۵: ۱۴ و ۱۷) این در حالی است که در رسالهٔ یعقوب، ایمان بدون عمل باطل است و ایمان با عمل کامل می‌گردد (رسالهٔ یعقوب، ۲: ۲۰-۲۲) و همچنان‌که بدن بدون روح، مرده است؛ ایمان بدون عمل، مرده است (رسالهٔ یعقوب، ۲: ۲۶).

رستگاری و نجات بدون عمل از نظر عقل قابل‌پذیرش نیست؛ زیرا چه بخواهیم و چه نخواهیم در میان افراد حتی پیروان دین مسیحیت تفاوت‌هایی از جهات مختلف وجود دارد. برخی نیکوکارند و برخی بدکار و ستمکار، آنانی هم که نیکوکارند درجات مختلف دارند و در یک مرتبه نیستند. عقل بر طبق مقتضای عدالت حکم می‌کند که هرکدام باید نتیجه عمل خود را ببینند. همان‌گونه که نتایج اعمال و رفتار دنیوی به تناسب عمل و کار انسان است، نتایج اخروی هم باید متناسب با عملکرد انسان در دنیا باشد؛ بنابراین تنها دوست داشتن حضرت مسیح علیه السلام و اعتماد بر او نمی‌تواند کارساز و نجات‌بخش باشد؛ زیرا این نوع نتیجه گرفتن یکسان، برخلاف عدالت الهی است.

نتیجه‌گیری

دین مسیحیت بر اساس علت فاعلی از ادیان توحیدی به حساب می‌آید؛ به این معنا که اصل این دین از طرف خداوند برای هدایت بشر فرستاده شده است؛ پس اصل دین مسیحیت با معیار علت فاعلی حق است؛ اما این دین نتوانسته بر این حقانیت باقی بماند، بلکه با تحریف و تغییراتی که در این دین به‌ویژه توسط پولس به وجود آمده، حقانیت خود را به لحاظ علت فاعلی از دست داده و در واقع رابطه آن با حضرت مسیح علیه السلام قطع گردیده و در نتیجه به دین بشری شباهت پیدا کرده است.

از منظر عقل به لحاظ علت صوری دینی می‌تواند ادعای حقانیت کند که آموزه‌های آن با حکم عقل در تعارض نبوده و نیز بین آموزه‌های آن تناقض و تضاد وجود نداشته باشد. همچنین باید تعالیم آن واضح و قابل‌فهم بوده و دارای ابهام نباشد؛ بنابراین اگر آموزه‌های یک دین واجد این شرایط نباشد نادرستی آن ثابت گردیده و از نظر عقل، متعلق ایمان قرار نمی‌گیرد و در نتیجه خود دین از منظر عقل محکوم به بطلان می‌شود. دین مسیحیت از هر سه ناحیه فاقد این شرایط است و آموزه‌های اساسی این دین با عقل در تناقض بوده و همچنین در میان آموزه‌هایی که در کتاب مقدس آن وجود دارد، تعارض آشکار وجود دارد و برخی از تعالیم این دین در حوزه عقیده و عمل غیرقابل فهم است.

دین حق باید به لحاظ علت مادی هیچ نوع کاستی نداشته و از سلامت لازم برخوردار باشد. دینی که ماده و اجزای سازنده آن با عقل و فطرت منافات داشته و یا جامعیت لازم را

در این حوزه‌ها نداشته باشد از منظر عقل به علت ناکارآمدی آن نمی‌تواند حق باشد. دین مسیحیت در تمام این جهات دارای کاستی است و مواد سازنده آن سلامت لازم را ندارد؛ بنابراین حقانیت دین مسیحیت به لحاظ علت مادی نیز از منظر عقل قابل‌پذیرش نیست. فلسفه وجودی دین را علت غایی آن توجیه می‌کند. اگر دین دارای علت غایی نباشد، وجود و عدم آن یکسان خواهد بود. علت غایی دین در تأمین سعادت دنیوی و اخروی منحصر است؛ بنابراین دینی از نظر عقل به لحاظ علت غایی حق است که اولاً دارای غایت و هدف باشد و ثانیاً برای تأمین این غایت آموزه‌های کافی داشته باشد. هر نوع کاستی و ناتوانی یک دین در این عرصه از نظر عقل دلیل بر عدم حقانیت آن است. دین مسیحیت هرچند دارای غایت و هدف است لکن اولاً در بیان غایت و هدف آن، آموزه‌های چندان روشنی ندارد و ثانیاً در جهت تأمین سعادت دنیوی بشر آموزه و برنامه‌ای کامل ارائه ن داده و به دلیل نداشتن شریعت عاری از قوانین حکومتی، اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی است. همچنین در برآورده نمودن نیازهای معنوی انسان هم ناکارآمد بوده و به همین دلیل از تأمین سعادت اخروی بشر نیز ناتوان است؛ بنابراین، مسیحیت از منظر عقل به لحاظ علت غایی نیز نمی‌تواند حقانیت خود را به اثبات برساند.

پی‌نوشت

- [۱]. ر.ک: ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۵۷۶.
- [۲]. در انگلیسی Synoptic از واژه یونانی synopsis به معنای دیدگاه مشترک گرفته شده است.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
کتاب مقدس، عهد جدید.
۱. آکادمی علوم اتحاد شوروی، مبانی مسیحیت، ترجمه اسدالله مبشری، تهران: حسینیة ارشاد، [بی تا].
 ۲. ابوالصلاح حلبی، تقی‌الدین بن نجم‌الدین، الکافی فی الفقه، اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنین علی علیه السلام العامة، [بی تا].
 ۳. آگریدی، جوآن، مسیحیت و بدعت‌ها، ترجمه عبدالرحیم سلیمانی اردستانی، چاپ دوم، قم: طه، ۱۳۸۴.
 ۴. بوش، ریچارد و دیگران، ادیان در جهان امروز (جهان مذهبی)، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ سوم، تهران: دفتر نشر فرهنگی، ۱۳۸۶.
 ۵. پیترز، اف، ثی، یهودیت مسیحیت و اسلام، ترجمه حسین توفیقی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
 ۶. جاحظ، عمر بن بحر، رسائل الجاحظ، الرسائل الأدبية، بیروت: دار مکتبه الهلال، [بی تا].
 ۷. جوادی آملی، عبدالله، دین‌شناسی، چاپ هفتم، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۹۲.
 ۸. دورانت، ویل، تاریخ تمدن، ترجمه حمید عنایت، پرویز داریوش و علی اصغر سروش، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.
 ۹. رابرتسون، آرچیبالد، عیسی اسطوره یا تاریخ؟، ترجمه حسین توفیقی، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، چاپ دوم، ۱۳۸۷.
 ۱۰. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ ق.
 ۱۱. ———، نه‌ایة الحکمة، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۴ ق/ ۱۳۶۲.
 ۱۲. طبرسی، ابومنصور أحمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، قم: نشر مرتضی، [بی تا].



۱۳. فینلی، اندرو والز، مسیحیت در جهان امروز، ترجمه احمدرضا مصباح و حمید بخشنده، چاپ دوم، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۹.
۱۴. کارپنتر، همفری، اندیشه عیسی، ترجمه حسن کامشاد، چاپ دوم، تهران: طرح نو، ۱۳۷۵.
۱۵. کائوتسکی، کارل، بنیادهای مسیحیت، ترجمه عباس میلانی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸.
۱۶. کونگ، هانس، متفکران بزرگ مسیحی، ترجمه گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.
۱۷. گریمرگ، کارل، تاریخ بزرگ جهان، ترجمه سید ضیاءالدین دهشیری، تهران: شرکت انتشارات یزدان، ۱۳۶۹.
۱۸. مجلسی، محمدباقر، بحارالأنوار، چاپ سوم، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳/ق/۱۹۸۳ م.
۱۹. مصباح‌یزدی، محمدتقی، آموزش فلسفه، چاپ دوم، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۶.
۲۰. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، تهران: صدرا، [بی‌تا].
۲۱. مک‌کراث، آلیستر، درس‌نامه الهیات مسیحی، ترجمه بهروز حدادی، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴.
۲۲. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، چاپ سوم، قم: دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷.
۲۳. ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: شرکت علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
۲۴. نیچه، فریدریش ویلهلم، دجال (تلاشی برای نقد مسیحیت)، ترجمه سعید فیروزآبادی، چاپ دوم، تهران: خیام، ۱۳۸۷.
۲۵. هاکس، جیمز، قاموس کتاب مقدس، ترجمه جیمز هاکس، چاپ دوم، تهران: اساطیر، ۱۳۸۳.
۲۶. هینلز، جان آر، فرهنگ ادیان جهان، ترجمه گروه مترجمان، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۶.

۲۷. هیوم، رابرت ارنست، ادیان زنده جهان، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۹.

۲۸. ولف، کری، درباره مفهوم انجیل‌ها، ترجمه محمد قاضی، تهران: فرهنگ، [بی‌تا].

۲۹. یسوعی، سید اروس، تکوین الأناجیل، بیروت: دارالمشرق، ۱۹۹۰م.

